

منابع تلمیحات شکسپیر به ایران

مصطفی حسینی*^۱

۱. استادیار زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه بوعلی سینا همدان

پذیرش: ۱۴۰۰/۵/۱۸

دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۱۲

چکیده

در آثار ویلیام شکسپیر، اعم از شعر و نمایش نامه، اشارات و تلمیحات فراوانی به چشم می‌خورد. دامنه این تلمیحات نه تنها تاریخ، فرهنگ و اساطیر غرب، بلکه شرق را نیز دربر می‌گیرد. در مقاله حاضر، تلمیحات شکسپیر به فرهنگ و تاریخ ایران بررسی شده است. تلمیحات او شامل ایران پیشاسلام و پساسلام می‌شود. در سنجه با تلمیحات شکسپیر به «دیگران» (مثلاً ترکان، یهودیان و مغربیان) اشارات او به ایران، پیشا و پسایاسلام کلی، مختصر و سطحی است. در مقاله حاضر از یک سو نشان داده شده که شکسپیر از چه طریقی با ایران معاصرش (ایران عصر صفوی) آشنا شد و از سوی دیگر تلاش شده تا شناخت او در این باب در زمینه تاریخی خود قرار داده شود. اطلاعات او درباب ایران پیشاسلام برگرفته از دو منبع اصلی بود: یکی، کتاب‌هایی که مورخان یونانی درباره تاریخ پارس نوشته بودند و ترجمه انگلیسی آن‌ها در آن روزگار موجود بود و شکسپیر بدان‌ها دسترسی داشت. به علاوه نمایش نامه های تاریخی نسبتاً متعدد با موضوع پارس بود که در آن ایام اجرا می‌شد. دیگری، شناخت او درباره ایران پسایاسلام (خاصه عصر صفوی) عمدتاً برگرفته از سفرنامه‌های معروف مانند *سفرنامه آنتونی جنکینسون*، *سفرنامه ریچارد هاکلویت* و *سفرنامه برادران شرلی* بود.

واژه‌های کلیدی: ادبیات تطبیقی، تلمیحات ادبی، شکسپیر.

فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهش‌های ادبیات تطبیقی
دوره ۹، شماره ۳، پاییز ۱۴۰۰، صص ۸۶-۱۱۱

۱. مقدمه

ویلیام شکسپیر (۱۵۶۴-۱۶۱۶ م) نه تنها بزرگ‌ترین و مشهورترین نمایش‌نامه‌نویس همه ادوار تاریخ ادبیات انگلیسی، بلکه یکی از برجسته‌ترین و نامدارترین نمایش‌نامه‌نویسان جهان نیز به‌شمار می‌رود. دیرزمانی است که آثار گران‌سنگ نمایشی او آزمون سخت زمانه را سرفرازانه فراپشت افکنده و بر صدر آثار نمایشی ادبیات انگلیس و جهان نشسته است. شگفت آنکه اصل حکایت بسیاری از نمایش‌نامه‌هایش ساخته خود او نیست و زمینه آن‌ها در روایات کهن موجود است.

اما این سخن ذره‌ای از بزرگی استاد نکاسته، بر عظمت و هنرمندی وی می‌افزاید؛ زیرا می‌توان گفت ذوق فیاض و قریحه توانای استاد بدون آنکه هم صرف ساختن و خلق حکایات شود و هم به کار بنای داستان‌ها و تجسم آن‌ها افتد، کلاً معطوف به نمایش داستان‌های کهن گشته و همه هنرمندی خویش را در این راه مصروف ساخته است. شکسپیر مانند معماری زبردست است که برای بنای کاخ مجللی وقت گرانبهای خویش را به ساختن خشت و تهیه گل تلف نکرده، این مصالح کار را از دیگران خریده و خود به نقشه‌ریزی و بنای قصر پرداخته است و خورنقی که بدین ترتیب بنا شده، بر بزرگی و قدرت وی شهادت می‌دهد و اینکه گچ و آجر بنا از دیگری است، ذره‌ای از بزرگی او نمی‌کاهد (صورتگر، ۱۳۷۳: ۳۹).

عموماً نویسندگان بزرگ جهان به منابع بومی و اقلیمی خود بسنده نمی‌کنند؛ بلکه می‌کوشند در صورت امکان، به منابع سایر اقالیم نیز دست یابند و بدین وسیله بر گنجینه هنر و دانش خویش بیفزایند. یکی از منابعی که از عصر رنسانس (= نوزایی) به بعد، بسیار توجه نویسندگان غربی را جلب کرده، شرق و فرهنگ اسرارآمیز آن بوده است. بی‌گمان شکسپیر نیز

از این قاعده مستثنا نبوده است. یکی از آبخورهایی که بر وسعت، تنوع و غنای آثار نمایشی او افزوده، ایران و تاریخ درازآهنگ آن است. شکسپیر فقط در نمایش‌نامه‌هایش، نه در اشعار غنایی و روایی‌اش، تلمیحاتی چند به ایران داشته است. تلمیحات او به ایران را می‌توان در دو دسته کلی طبقه‌بندی کرد: تلمیحات به ایران پیشاسلام و تلمیحات به ایران پساسلام. در این مقاله، به شناخت و علاقه شکسپیر به ایران و همچنین به جست‌وجوی منابع و مآخذ مورد استفاده او پرداخته شده است. از آنجا که شکسپیر در عصر نوزایی می‌زیست، از رهگذر تعلیمات تاریخی که بخشی از تعلیمات رایج آن عصر بود، با ایران پیشاسلام آشنا شد. در همان عصر الیزابت (۱۵۵۸-۱۶۰۳ م) که مصادف با دوره صفویه در ایران بوده، کتاب‌ها و رساله‌هایی به قلم سیاح - تاجر - ماجراجویان منتشر می‌شد که به احتمال زیاد شکسپیر را با ایران پساسلام نیز آشنا کرد.

سؤالات تحقیق به این شرح است:

- شکسپیر چگونه به این اطلاعات، ولو اندک، درباره ایران پیشاسلام دست یافت؟
- شکسپیر چگونه با تاریخ و فرهنگ ایرانی، خاصه عصر صفوی، آشنا و بدان علاقه‌مند شد؟
- دربار خاندان تودور و سفرنامه‌نویسان در این زمینه چه نقشی داشتند؟

۱-۱. پیشینه تحقیق

ظاهراً تحقیق درباره تلمیحات شکسپیر به ایران به نیمه اول قرن نوزدهم بازمی‌گردد. این تحقیقات که تعداد آن‌ها اندک است و در ادامه خواهد آمد، تحت عناوین مختلف در قالب فصلی از یک کتاب یا مقاله مستقل انجام شده است. احتمالاً ساموئل چو^۱ اولین کسی بود که

در خلال فصلی از کتابش، *هلال ماه و گل سرخ: اسلام و انگلستان در عصر نوزایی* (1937)، به این موضوع پرداخت. وی فقط به دو فقره از تلمیحات شکسپیر به ایران پسااسلام (در شب دوازدهم و شاه لیر) اشاره کرد. جان ویلیام دراپر^۲ در مقاله «شکسپیر و شاه عباس کبیر» (1951) چهار مورد از تلمیحات به ایران پسااسلام (در *کمدی اشتباهات*، *تاجر ونیزی*، *شب دوازدهم* و *شاه لیر*) را، آن هم در کمال اختصار، آورد. لارنس لاکهارت^۳ در مقاله «ایران شکسپیر» (1952) به تلمیحات به ایران پیشااسلام (دو مورد در *آنتونی و کلئوپاترا* و *سیمبلین*) و پسااسلام (پنج مورد در *شب دوازدهم*، *کمدی اشتباهات*، *مکبث*، *تاجر ونیزی* و *شاه لیر*)، البته به اجمال، اشاره کرد. سام رودی در مقاله «صوفی و شاهزاده ایرانی: شکسپیر و پارس» (2002) به اختصار به تلمیحات ایران پیشااسلام (دو مورد در *هنری چهارم* و *هنری ششم*) و پسااسلام (در *کمدی اشتباهات*، *تاجر ونیزی*، *شب دوازدهم* و *شاه لیر*) پرداخت. سیروس غنی نیز در کتاب *شکسپیر، ایران، و شرق* (2008) اشارات شکسپیر به ایران پیشااسلام و پسااسلام را آورده است. بی‌تردید کار ایشان به مراتب جامع‌تر و مفصل‌تر از موارد مذکور است. با این همه، مواردی هست که از قلم او نیز افتاده است. افزون‌بر این، غنی فقط در یک فقره و به اختصار مشخص کرده که شکسپیر چگونه به این اطلاعات دست یافته است. غرض اصلی مقاله حاضر این است که نحوه دسترسی شکسپیر به این منابع را به تفصیل روشن کند.

۲-۱. مبانی نظری

بررسی تأثیر و تأثر شاعران و نویسندگان از دیگر ادبیات‌ها و فرهنگ‌ها^۴ یکی از بحث‌انگیزترین و درعین حال دشوارترین مباحث قلمروی مطالعات ادبی تطبیقی به‌شمار می‌رود. از

منظر ز. س. پراور^۵ (۱۳۹۳: ۵۷)، تطبیقگر برجسته امریکایی، تأثیر و تأثر شاعران و نویسندگان از یکدیگر به دو حوزه کلی تقسیم می‌شود: ۱. بررسی وام‌گیری مستقیم از دیگر فرهنگ‌ها؛ ۲. بررسی وام‌گیری غیرمستقیم از دیگر فرهنگ‌ها. در مبحث بررسی تأثیر و تأثر شاعران و نویسندگان از دیگر ادبیات‌ها و فرهنگ‌ها، گام مهم نخست تشخیص نوع اثرپذیری (مستقیم یا غیرمستقیم بودن) است؛ یعنی اینکه آیا اثرپذیری از رهگذر مطالعه مستقیم و به مدد دانستن زبان و در مطالعه گرفتن آثار یا از طریق زبان(های) میانجی و واسطه‌هایی نظیر مترجمان، سیاحان و مبلغان بوده است؟ چنان‌که می‌دانیم، شکسپیر زبان پارسی نمی‌دانست؛ از همین رو به واسطه زبان میانجی، یعنی انگلیسی، با تاریخ و فرهنگ ایرانی، خاصه عصر صفوی، آشنا شد. زمینه اصلی آشنایی او با تاریخ و فرهنگ ایرانی از رهگذر مترجمان و سیاحان بود که کتاب‌های تاریخی و سفرنامه‌های متعددی در آن روزگار عرضه کرده بودند.

۳-۱. آشنایی انگلیسی‌ها با ایرانیان در عصر صفوی

آشنایی غرب با ایران پس‌اسلام به دو دوره قبل و بعد از مغول تقسیم می‌شود. در دوره پیشامغول، غرب به‌طور عام، و انگلستان به‌طور خاص، رابطه چندانی با ایران پس‌اسلام نداشت. به بیان دیگر، «اروپای غربی در تمام این مدت هیچ‌گونه وسیله‌ای برای تماس با ایران دارا نبود و خود اروپا نیز چهره بالنسبه تاریکی برای معاینه و مذاقه داشت» (Lockhart, 1953: 339). اما پس از استیلای مغول بر ایران و کشورهای مجاور، کم‌کم زمینه آشنایی غرب با ایران پس‌اسلام آغاز گردید. به تدریج مبلغان غربی از طرف پاپ‌ها به‌منظور گسترش مسیحیت راهی شرق، از جمله ایران، شدند؛ اما توفیق چندانی نداشتند و اخبار اندکی از اوضاع این کشورها به غرب

منتقل کردند. با انتشار *سفرنامه مارکو پولو*، غربیان اطلاعاتی چند از ایران به دست آوردند. بعد از مارکو، به مدت یک قرن سکوت خبری بود و هیچ اطلاعی از ایران به غرب نرسید. در قرن پانزدهم، اودریکوس^۶ به ایران آمد و این سکوت را شکست. وی شرح مختصر و بی‌روحی از سفر خود نوشت. هفتاد سال پس از وی، روی گونزالس کلاویخو^۷ اسپانیایی به ایران آمد و بعدها تاجر - سیاحان ونیزی به ایران سرازیر شدند.

با فرارسیدن قرن شانزدهم و روی کار آمدن صفویان در ایران، تغییر ماهوی در روابط ایران و غرب اتفاق افتاد و بیش از پیش توجه کشورهای غربی به ایران معطوف شد. شاهان صفوی ایران را کشوری شیعه اعلام کردند؛ از این رو بین آنان و دولت عثمانی دشمنی وجود داشت. به علاوه ترکان عثمانی دشمن مشترک ایرانیان و اروپاییان بودند؛ چراکه به شرق اروپا یورش برده و تا دروازه‌های وین را فتح کرده بودند. کشورهای اصلی اروپایی و پاپ ایران را ترغیب می‌کردند تا با عثمانی وارد جنگ شود و مانع پیشروی آن‌ها در خاک اروپا گردد. از دیگر سو با کشف راه دریایی به طرف مشرق از طریق دماغه نیک امید، دولت‌های غربی که نیروی دریای قدرتمند داشتند - از جمله پرتغال تحت فرمان دریاسالار آلفونسو دو آلبوکرک^۸ - به سمت تنگه هرمز و خلیج فارس آمدند. با تأسیس شرکت مسکوی در عصر الیزابت اول، پای انگلیسی‌ها نیز به ایران باز شد. در ۱۵۶۲ م، آنتونی جنکینسن^۹ وارد پایتخت آن روزگار خاندان صفوی شد و با شاه طهماسب دیدار کرد. پس از وی، دیگر نمایندگان این شرکت نیز از ایران دیدن کردند. با انتشار شرح فرازوفروود سفر اینان که برای هیئت‌مدیره شرکت مسکوی تهیه شده بود، این آثار به میان خوانندگان عام نیز راه یافت و طرفدارانی پیدا کرد. ریچارد هاکلویت^{۱۰} شرح این ماجراجویی‌ها، مصائب، مخاطرات و مشهودات را یک‌جا در کتابی با

عنوان *دریانوردی‌ها، و مسافرت‌ها و معاملات و اکتشافات عمده ملت انگلیس* گرد آورد. در مجموعه ریچارد هاکلویت افزون‌بر ترجمه سفرنامه‌های کارپینی^{۱۱}، دو روبرورکی^{۱۲} و اودریکوس سفرنامه‌های جدیدتری مانند سفرنامه رالف فیچ^{۱۳} — که مورد توجه شکسپیر هم بود — و جان الدرد^{۱۴} نیز به چشم می‌خورد. این‌گونه بود که شکسپیر و معاصرانش با ایران عصر صفوی آشنا شدند (Lockhart, 1953: 344).

۲. بحث و بررسی

۲-۱. تلمیحات شکسپیر به ایران

به‌طور کلی تلمیحات شکسپیر به ایران را می‌توان در دو دسته طبقه‌بندی کرد: ۱. تلمیحات به ایران پیشااسلام؛ ۲. تلمیحات به ایران پسااسلام. شکسپیر در نه عنوان از نمایش‌نامه‌هایش (تاجر ونیزی، ژولیوس سزار، هنری ششم قسمت ۱ و ۳، هنری چهارم قسمت ۱، هملت، مکبث، آنتونی و کلئوپاترا، و سیمبالین) به ایران پیشااسلام اشاره کرده است. برخی از این موارد به اعلام جغرافیایی و اتباع آن (هیرکانی، برهای هیرکانی، پلنگ هیرکانی و ببر هیرکانی) و برخی دیگر به اعلام تاریخی و اتباع آن، به بیان صریح‌تر به هخامنشیان، اشکانیان و مادها (پارت، خزانه داریوش، کمبوجیه، نیروی پارتی، پارتی تیرانداز، ماد و پارت، مهرداد، شاهان ماد و پیکان‌های پارتیان) پرداخته است.

تلمیحات شکسپیر به ایران در مقایسه با دیگر تلمیحات او به کتاب مقدس یا اساطیر یونان بسیار اندک‌تر و سطحی‌تر است؛ به بیان دیگر، تلمیحات او به کتاب مقدس یا اساطیر یونان فراتر از اشاره‌ای جزئی و صرف است. مثلاً او گاه از شیوه روایت داستان، گاه از شیوه آغاز و

پایان‌بندی آن و گاه از مضمون آن اثر پذیرفته است. نمونه برجسته آن اثرپذیری شاه لیر از کتاب ایوب است:

در زیر آسمان، پیرمردی برهنه می‌نالد؛ درحالی که از عرش شاهی خویش فروافتاده، عزیزانش بدو خیانت کرده و از بی‌مهری فرزندان و اندوه دیوانه شده است. وی از سر خشم مشت خویش را به سوی آسمان پرتاب می‌کند. برای خواننده آثار شکسپیر و کتاب مقدس، او شخصیتی آشنا به نظر می‌رسد. او شاه لیر است یا ایوب؟ یان کات نمایش‌نامه شاه لیر را «کتاب ایوب جدید» خوانده است. این دو اثر نه تنها از لحاظ ظنین کلمات و الفاظ، مضامین مشترک و وجوه اشتراک در طرح داستان، بلکه از رهگذر ایجاز و اختصار چشمگیرشان یادآور یکدیگرند (Marx, 2000: 58).

اکنون سؤال این است که شکسپیر چگونه به این اطلاعات، ولو اندک، درباره ایران پیشااسلام دسترسی یافته است. پاسخ این است که او از رهگذر تعلیمات تاریخی که در دوران تحصیل بخشی از تعلیمات رایج عصر رنسانس بود، با ایران پیشااسلام آشنا شد. برای نمونه یکی از این کتاب‌ها حیات مردان نامی پلوتارک بود. اکنون پرسش بعدی این است که آیا شکسپیر یونانی می‌دانسته است یا نه. پاسخ این است که شکسپیر اندکی لاتین می‌دانسته و یونانی را حتی کمتر از آن. بنابراین او قهراً می‌بایست به ترجمه انگلیسی آن مراجعه کرده باشد. پرسش بعدی این است که آیا ترجمه‌ای از این اثر به انگلیسی در آن دوره وجود داشته است. پاسخ مثبت است.

بی‌هیچ گمان منبع اطلاعات شکسپیر درباره جنگ‌های بین روم و پارت کتاب پلوتارک است که تاریخ زندگانی آنتونیوس و مارکوس لیسینیوس کراسوس در آن آمده است. ظاهراً شکسپیر به متن یونانی این کتاب مراجعه نکرده است؛ چراکه به گفته بن جانسون، شکسپیر

اندکی لاتین می‌دانسته و یونانی را حتی کمتر از آن. پیداست که شکسپیر از ترجمه انگلیسی کتاب پلوتارک به قلم سر توماس نورث استفاده کرده است. اتفاقاً نورث هم این کتاب را نه از روی اصل یونانی، بلکه از روی ترجمه فرانسوی آن به قلم ژاک آمیو که در ۱۵۵۹ چاپ شده، ترجمه کرده بود (Lockhart, 1953: 143).

در انگلستان، کسب اطلاعات مربوط به ایران پیشااسلام، سوای کتاب مقدس، از طریق احیای مطالعات مربوط به یونان و از راه زبان‌های میانجی و به‌طور تدریجی بوده است: تصویر قدرتمند و جذاب پارس/ ایران در فرهنگ انگلیسی تدریجاً با احیای مطالعات یونانی و چندین ترجمه جدید توسط انگلیسی‌ها آغاز گردید که غالباً به طبقه فرودست جامعه تعلق داشتند و روزگاری را در ایتالیا به‌سر برده و در آنجا با دنیایی از متون جدید آشنا شده بودند که پیش‌تر تنها خبر آن‌ها را شنیده بودند. ترجمه‌های انگلیسی این متون درباره ایران — که *کوروش‌نامه (Cyropaedia)* هم جزو آن‌ها بود — آهسته اما مطمئن به تثبیت جایگاه ایران در فرهنگ و ذهنیت سیاسی انگلیسی کمک کرد (Grogan, 2014: 4).

درباب ایران پیشااسلام، شکسپیر و معاصرانش افزون‌بر *کوروش‌نامه* می‌گزنفون، آثار پلوتارک، هردوت و استرابو را نیز، هم به زبان اصلی و هم در قالب ترجمه انگلیسی، در اختیار داشتند. «تا اواخر قرن شانزدهم، اطلاعات کلاسیک تاریخی درباره پارس/ ایران هنوز هم غالباً از طریق ترجمه کلمه‌به‌کلمه آثار کسانی مانند هردوت، پلوتارک یا استرابو به کتب و رسایل جغرافیایی و تاریخی راه می‌یافت» (Niayesh, 2008: 129). به‌علاوه در این دوره، ترجمه اقتباس‌گونه‌ای از کتاب *دارودسته تفرقه/فکنی* (۱۵۵۵) یوهان بوهمه آلمانی به انگلیسی وجود داشت. این کتاب اطلاعات ارزشمندی درباره حیات و سلوک ملل گذشته و مردمانی که دیرزمانی است خاموش شده‌اند، از جمله اقوام ایرانی مانند مادها و پارتیان، دارد. ضمناً در این کتاب درباره

آیین مهرپرستی و آداب و رسوم زرتشتی و غلبه اعراب بر ایران ساسانی به اختصار سخن رفته است. با این همه، به گفته یکی از مورخان، در آثار تاریخی این دوره «واقعیت و تخیل دوشادوش هم پیش می‌رفتند» (جوادی، ۱۳۹۶: ۳۱) و تمیز دادن واقعیت و تخیل از یکدیگر بسیار دشوار بود. ضمناً از قدیم‌الایام ایران از چشم غربیان سرزمینی افسانه‌ای و ثروتمند تلقی می‌شده است: «پارس/ ایران از دیرباز سرزمین ثروت و تجمل، به همراه امپراتوری مجلل و شکوهمند در گذشته بوده است. پارس/ ایران برای نویسندگان غربی کشوری سخت نامتعارف بود، نه همسایه‌ای شیرین» (Mcjannet, 1999: 236). مثلاً شکسپیر در هنری ششم، قسمت اول (پرده ۱، صحنه ۶) گریزی به این ثروت و تجمل زده است.

افزون‌بر آثار تاریخی مذکور درباره ایران در این دوره (از اواخر قرون وسطی تا دوره پیشامدرن) در ژانرهای مختلف نمایش‌نامه تصاویر و صحنه‌هایی درباره میراث تاریخی و اساطیری ایران وجود داشته که در دسترس شکسپیر و معاصرانش بوده است. پاره‌ای از این آثار عبارت‌اند از: *ملکه خدگونه هستر* (۱۵۷۲) میان‌پرده‌ای براساس کتاب مقدس اثر نویسنده-ای ناشناس؛ *کمبوجیه* (۱۵۶۱) نمایش‌نامه‌ای اخلاق‌گرایانه اثر توماس پرستون؛ *نبردهای کوروش* (۱۵۸۸) نمایش‌نامه‌ای تاریخی اثر نویسنده‌ای ناشناس؛ *تاریخ جیمز ششم اسکاتلند* (۱۵۸۹) نمایش‌نامه‌ای تاریخی اثر رابرت گرین؛ *چهار شاگرد لندن* (۱۶۰۰) اثر توماس هیوود؛ *داریوش* (۱۶۰۳) درامی در بسته^{۱۵} اثر ویلیام الکساندر (Mcjannet, 1999: 241). درست است که نام برخی از این آثار به‌ظاهر ربط چندانی به میراث تاریخی و اساطیری ایران ندارد، اما نباید از نظر دور داشت که در خلال آن‌ها اشارات چندی وجود دارد. برای نمونه در *تاریخ جیمز ششم اسکاتلند* اشاراتی به کوروش کبیر وجود دارد. به‌علاوه شکسپیر افسانه تومریس^{۱۶} در

هنری ششم، قسمت اول را از این کتاب اخذ کرده است: «اگر همه چیز خوب پیش برود، به سبب این کار جسورانه من به بلندآوازی / تومریس سکایی خواهم بود که کوروش را کُشت» (پرده ۲، صحنه ۳). تومریس «ملکه سکایی بود که مطابق افسانه‌ای، کوروش کبیر را در جنگی کُشت و سر او را در مشک شرابی پُر از خون نگه داشت» (Ghani, 2008: 121).

۲-۱-۱. تلمیحات به ایران پیشااسلام

از میان تلمیحات شکسپیر به ایران پیشااسلام به یک مورد اشاره می‌شود که تا کنون به آن پرداخته نشده است. در نمایش نامه ژولیوس سزار که تاریخ نگارش آن ۱۵۹۹ است، به پارت^{۱۷} اشاره شده است. در پرده سوم، صحنه پنجم، کاسیوس (به پینداروس) چنین می‌گوید: «پایین بیا، بیش از این نگاه مکن. / آه، چقدر ترسویم که چندان زنده بمانم / که ببینم بهترین دوستم را در برابر چشمانم به اسارت گرفته‌اند / پینداروس پایین می‌آید / مردک بیا اینجا: / من تو را در پارت به اسیری گرفتم» (شادمان، ۱۳۵۱: ۱۳۳). جمله «من تو را در پارت به اسیری گرفتم» به جنگ‌های ایران و روم اشاره دارد و بی‌تردید شکسپیر آن را از کتاب *حیات مردان نامی* پلوتارک اخذ کرده است. ماجرا از این قرار است:

در سال ۵۳ ق.م، سربازان رومی به سپهسالاری کراسوس به طمع فتح آسان و غنیمت فراوان به ایران حمله کردند. سواران تیرانداز ایرانی که در فن خود استاد بودند، به فرماندهی سردار بزرگ ایرانی، سورن، لشکر روم را به کلی درهم شکستند و سه‌ربع لشکر کراسوس را کُشتند یا اسیر کردند (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۷۶: ۷).

گفتنی است که ملک‌الشعرای بهار در بیتی از شه‌چامه لزنیه (به یاد وطن) با لحنی غرورآمیز، از این نبرد سخن گفته است: خون در سر من موج زند از شرف و فخر / چون یاد کنم رزم کراسوس و سورن را.

۲-۱-۲. تلمیحات به ایران پسااسلام

با نگاهی به «دیگری» در نمایش‌نامه‌های شکسپیر می‌توان گفت که او به دیگر شرقیان (یهودیان، ترک‌ها و مراکشی‌ها) در مقایسه با ایرانیان توجه بیشتری داشته و آنان را به‌عنوان شخصیت‌های محوری آثارش، مانند تاجر ونیزی و اتللو برگزیده است؛ حال آنکه درباب ایرانی‌ها به اشارتی، بعضاً کلیشه‌ای، بسنده کرده است. دو نمایش‌نامه در این دوره وجود دارد که باید آن‌ها را در زمره آثار نمایشی مدرن متقدمی به‌شمار آورد که ایران معاصر شکسپیر، یعنی ایران عصر صفوی، را بر روی صحنه (در تماشخانه رد بول) نمایش می‌دادند و شکسپیر از آن‌ها با تغییراتی استفاده کرد. عنوان این دو نمایش‌نامه به این شرح است: چهار شاگرد لندن (۱۵۹۴) اثر توماس هیوود و سفرهای سه برادر انگلیسی (۱۶۰۷) اثر جان دی، ویلیام رولی و جورج ویلکینز. مثلاً در این دو نمایش‌نامه، صوفی پارس‌ی به‌منزله شخصیتی تاریخی و فردی مسلمان، دشمن جنگ‌جویان صلیبی مسیحی، عرضه شده است. ضمناً از آنجا که شکسپیر از رهگذر ممدوحش، ارل اسکس، با برادران شرلی مرتبط بود، این اثر تبلیغاتی — یعنی سفرهای سه برادر انگلیسی که در روزگار سفارت رابرت شرلی، سفیر کبیر شاه عباس کبیر، نوشته شد — برآن بود که توجه عامه مردم را موافق اتحاد انگلستان با ایران علیه ترکان عثمانی برانگیزاند.

(Niayesh, 2008: 131). افزون بر این، شباهت‌هایی بین سفرهای سه برادر انگلیسی و دو نمایش‌نامه تاجر ونیزی و آنتونی و کلئوپاترای شکسپیر وجود دارد.

شکسپیر در چهار عنوان از نمایش‌نامه‌هایش (کمدی اشتباهات، تاجر ونیزی، شب دوازدهم و شاه لیر) به ایران پسااسلام اشاره کرده است. تلمیحات او به ایران پسااسلام، مانند تلمیحاتش به ایران پیشااسلام، سطحی و گذراست. این چهار مورد به سفر به ایران، کشتن شهریار صفوی، شاه صفوی و لباس ایرانی پرداخته است. دوباره سؤال این است که شکسپیر چگونه به این اطلاعات، ولو مختصر، درباره ایران پسااسلام دسترسی یافته بود. پاسخ تقریباً روشن است: یکی از طریق نمایش‌نامه‌های به نسبت متعددی که پیش از او (تقریباً از قرون وسطی تا روزگار او) به ایران پسااسلام نظر داشت؛ دوم، از رهگذر سفرنامه‌هایی که درباره ایران معاصر او، خاصه سفرنامه برادران شرلی، بود؛ سوم، از طریق ارتباط ممدوح شکسپیر، ارل اسکس، با برادران شرلی بود.

۱. در کمدی اشتباهات که تاریخ نگارش آن ۱۵۹۲ تا ۱۵۹۴ م است، در پرده چهارم، صحنه اول، چنین آمده است: «تاجر به آنجلو: ... آهنگ سفر پارس دارم، و برای سفرم به گیلدر نیازمندم». او سپس تقاضای پرداخت وجهی معوق می‌کند. به احتمال قوی منظور شکسپیر از این تاجر یکی از سیاحان معروف عهد الیزابت یا یکی از همراهان او بوده است و مطابق اسناد، این تاجر رالف فیچ نامی بود که وی در این نمایش‌نامه از شخص او طرحی ترسیم کرده است کوچک‌ترین تردیدی نیست که شکسپیر وقتی که این سطور را می‌نوشت، رالف فیچ یا یکی از همراهان او را در نظر داشت. جادوگر اول در مکث (پرده ۲، صحنه ۱) چنین می‌گوید: «شوهرش، ناخدای کشتی ببر، به حلب رفته است». همان‌طور که ما از طریق سفرنامه فیچ می-

دانیم، او با یک کشتی موسوم به ببر به سوی طرابلس بادبان برافراشت. به احتمال قوی این حاکی از آن است که شکسپیر این سفرنامه را در کتاب *دریانوردی‌ها، سفرها، تردها، و کشفیات عمده مردم انگلیس اثر ریچارد هاکلویت خوانده بود* (Lockhart, 1953: 345).

در سفرنامه جورج مانورینگ (*روایت واقعی سفر سر آنتونی شرلی به ایران*) علاوه بر تفصیل این ماجرا، اطلاعات خوبی هم درباره شخص آنجلو وجود دارد:

در مدتی که ما در ونیز بودیم، اتفاقاً سر آنتوان با یک تاجر ایرانی که برای خریدن بعضی امتعه که در مملکت ایشان نبود، از قبیل ماهوت انگلیسی و اقمشه پشمی و کنانی از جانب شاه ایران به اینجا آمده بود، آشنا شده، صحبت نمودیم. این تاجر از شوکت و جلال پادشاه خود تعریف‌ها کرد که نهایت خوشایند سر آنتوان واقع شد. سر آنتوان خیال رفتن به آن صفحات را نداشت، بلکه به سمت دیگر می‌خواست سفر کند. ولی در همین اوقات، اتفاقاً سیاح بزرگی به نام آنجلو که تازه از دربار پادشاه ایران می‌آمد، به ونیز رسید. این شخص در خاک عثمانی متولد شده بود، ولی عیسوی متدینی بود و شانزده سال سیاحت کرده، به بیست و چهار زبان حرف می‌زد. این سیاح هم از عظمت و جلال پادشاه ایران و رشادت او و رأفت و مهربانی او نسبت به خارجه سخن رانده، تعریف کرد که «من در دربار او چقدرها طرف ملاحظت واقع شده‌ام» و به سر آنتوان اظهار کرد که «اگر به آنجا بروید، این امر اسباب ترقی زیاد شما خواهد شد و اگر چنین میلی داشته باشید، خود من هم با شما همراهی و راهنمایی خواهم کرد.» سر آنتوان این امر را قبول کرد (Ross, 1933: 107) به نقل از دهباشی، ۱۳۸۷: ۱۸-۱۹).

شکسپیر در تراژدی *مکبث* که تاریخ نگارش آن ۱۶۰۴ م است، دوباره (و اندکی مفصل‌تر) در پرده اول، صحنه سوم، به این موضوع اشاره کرده است: «جادوی یکم: زن دریانوردی دامنی



پُر داشت از دانه/ و می لمباند و می لمباند/ به او گفتم: به من! پتیاره جیغی زد که گم شو، زال جادوگر!/ من اما نیک می دانم که شویش ناخدای کشتی ببر است/ و رو سوی حلب کرده است» (آشوری، ۱۳۸۰: ۲۱). به گفته لارنس لاکهارت:

عبارت «کشتی ببر» یادآور رالف فیچ یکی از تاجر - سیاحان معروف عهد الیزابت است که به اتفاق جان نیوبری و چند نفر دیگر از انگلند به طرابلس شرق در کشتی موسوم به ببر، به سال ۱۵۸۳ م آغاز مسافرت مشرق نمودند. از طرابلس آن جماعت به حلب رفتند و از آنجا در کناره دره فرات از راه بیابان به سواحل خلیج فارس و مرز ایران رسیدند. این دسته نخستین کاروان انگلیسی است که از این جاده صحرائی از مدیترانه به ایران رفته‌اند. فیچ خود در سال ۱۵۹۱ به انگلستان مراجعت کرد و در این جای هیچ بحث نیست که شکسپیر سفرنامه فیچ را خوانده و از مطالب آن آگاهی داشته است (به نقل از حکمت، ۱۳۳۲: ۱۵).

افزون بر لارنس لاکهارت، ساموئل چو که یکی از بهترین و جامع ترین کتاب‌ها با عنوان *هلال ماه و گل سرخ: اسلام و انگلستان در عصر نوزایی* را در این باره نوشته، با وی هم‌داستان است:

جان نیوبری و هیئت همراه در فوریه ۱۵۸۳ انگلستان را ترک کردند. نام کشتی آن‌ها ببر بود؛ مقصد عاجل آن‌ها حلب بود. وقتی که جادوگر اول در نمایش‌نامه مکبث (پرده ۲، صحنه ۱) به همسر «ناخدای کشتی ببر» اشاره می‌کند که «به حلب رفته است» دلیلی است بر اینکه ویلیام شکسپیر گزارش این سفر را در مجموعه ریچارد هاکلویت خوانده بود و بعد از بیست و پنج سال این ماجراجویی چندان در ذهن و ضمیر خوانندگان انگلیسی جاری بود که شکسپیر در اثرش بدان ارجاع داد (Chew, 1937: 220).

۲. در پرده دوم، صحنه اول تاجر ونیزی که تاریخ نگارش آن ۱۵۹۶ تا ۱۵۹۷ م است، چنین آمده:

از شما استدعا می‌کنم/ مرا به‌سوی جعبه‌ها راهنمایی کنید/ تا بخت خویش را بیازمایم. با این خنجر آبدار/ که صوفی و شهریار ایرانی را هلاک کرد/ همان شهریاری که در سه آوردگاه سلطان سلیمان را هزیمت کرد/ عبوس‌ترین چشم‌ها را از چشم‌خانه درمی‌آورم و جسورترین فرد روی زمین را مقهور می‌کنم (قراگوزلو، ۱۳۸۷: ۷۶).

در ابتدا بهتر است نگاهی بیفکنیم به زمان ورود واژه «صوفی» به زبان انگلیسی و برداشتی که شکسپیر و معاصرانش از آن داشته‌اند. به‌گفته جان ویلیام دراپر^{۱۸}، شکسپیر پژوه برجسته:

این کلمه، خاصه در قلمروی دین، به‌معنی اخلاص است و در معنای دقیق کلمه نام یا لقب سلسله‌ای است که از حدود ۹۰۷ تا ۱۱۴۸ ق بر ایران حکم راند. این کلمه، در زبان فارسی، هم در شکل مبسوط *çafavî* که مورخان غربی معمولاً به‌صورت *safavi* یا *safawi* می‌نویسند و هم در شکل مخفف *çafi* که *sophy* از آن مشتق شده، دیده می‌شود [...] بنابراین ایرانیان این دوره به شاه خود با عنوان صفوی (*safavi*) یا صوفی (*sophy*) اشاره می‌کردند. گویی این کلمات به‌معنای پادشاه است و خاندان صفوی تخت‌شاهی را چندان اشغال کردند که لقب آنان در واقع آن معنا را به خود گرفت. کلمه صوفی در اوایل ۱۵۳۹ در انگلیسی پدیدار شد و در ۱۵۹۸ در سفرنامه آرتور ادواردز به ایران استفاده شده است. بنابراین «صوفی» شکسپیر رنگ محلی فارسی معاصر موثقی است و البته «صوفی» زمانه او شاه عباس کبیر بود (1951: 422).

شایان ذکر است که ملکه الیزابت اول در نامه‌ای که به سه زبان لاتین، عبری و ایتالیایی نوشته شده بود، شاه طهماسب را با لقب صوفی اعظم ایران^{۱۹} مورد خطاب قرار داد:

از جانب الیزابت که به الطاف خدای تعالی ملکه انگلستان و غیره می‌باشد، به خدمت شهریار مقتدر و مظفر، شاهزاده اعظم صوفی (صفوی) امپراتور ممالک ایرانانیان و میدیان (اهل آذربایجان) و پارسیان و حیرکانیان (اهل مازندران و استرآباد و قطعه‌ای از ترکستان اطراف گرگان و اترک) و کرمانیان و پادشاه مردمانی که در دو طرف رودخانه سپریس (رودخانه قور) سکنی دارند و شاهنشاه ملل و طوایفی که مابین بحر خزر و خلیج فارس توطن دارند، تحیت و سلام فراوان باد و نیک‌بختی‌های او همیشه در تزیاید باشد! به مراحم خداوندی، چنین مقدر شده است که مردمانی که از یکدیگر دور هستند و صحراهای وسیع و دریا‌های عظیم و جبال مرتفع مابین ایشان فاصله و جدایی انداخته، به‌واسطه مکاتبه و مراوده با همدیگر دوست و متحد باشند (حکیم‌الممالک، ۱۳۴۳: ۳۰).

افزون‌بر این، در جزوه‌ای که بدون ذکر نام در سال ۱۶۰۰ م با عنوان گزارش واقعی سفر سر آنتونی شرلی منتشر شد، پنج بار عبارت صوفی اعظم^{۲۰} تکرار شده است. از آنجا که این جزوه به برادران شرلی و حامی آن‌ها، ارل اسکس، مربوط می‌شد و ارل اسکس، رابرت دورو، در آن ایام مغضوب ملکه الیزابت بود، این جزوه توقیف شد:

در ۲۲ اکتبر ۱۶۰۰، جزوه‌ای کوچک شامل گزارشی از دو اشرف‌زاده بود که او (آنتونی شرلی) را در طول تمام سفرهایش همراهی کرده بودند و بعداً آنتونی در سپتامبر ۱۶۰۰ آن‌ها را با نامه‌هایی به انگلستان فرستاده بود، توقیف شد و چاپ‌خانه‌دار و کتاب‌فروش به‌علت چاپ بدون مجوز جریمه شدند (Draper, 1951: 423).

لارنس لاکهارت نیز در این باب با جان دراپر هم‌داستان است:

اما سرگذشت سفر درازآهنگ و مشقت‌آمیز او وقتی که در انگلستان منتشر شد، سروصدای زیادی برانگیخت. سفرنامه او در سال ۱۶۰۰ با عنوان گزارش واقعی سفر سر آنتونی شرلی

در انگلستان منتشر شد. از آنجا که آنتونی از طرفداران ارل اسکس بود، مورد بی‌مهری حکومت قرار گرفت و از انتشار سفرنامه‌اش جلوگیری کردند (Lockhart, 1953: 144).

ظاهراً شکسپیر در این ایام درباره سفرنامه آنتونی جنکینسون پژوهش می‌کرد. سفرنامه جنکینسون در مجموعه ریچارد هاکلویت نیز آمده و شکسپیر بدان دسترسی داشته است. در واقع این اطلاعات (البته به صورت مبهم و مغلوط) از رهگذر همین سفرنامه به نمایش‌نامه تاجر ونیزی راه یافته است. جنکینسون از نخستین کسانی بود که پس از طی سفری پُررنج در اوایل عصر الیزابت، از راه روسیه به ایران رفت و دیداری با شاه طهماسب داشت. واقع مطلب آن است «که در طی جنگ‌های ایران و عثمانی در نیمه اول قرن شانزدهم هیچ صوفی یا شاه ایرانی کشته نشد. تنها شاه اسماعیل اول در جنگ چالدران، در سال ۱۵۱۴ که شکست سختی خورد، سخت مجروح شد و به زحمت از چنگال اسارت گریخت» (Ibid., 346). بنابراین اطلاعاتی که شکسپیر در اینجا بدان اشاره می‌کند، از لحاظ تاریخی صحت ندارد.

گفتنی است که مطلب مذکور تلویحاً بارتاب‌دهنده آن بحران سیاسی است که ایران در پایان قرن شانزدهم از سر می‌گذرانید؛ زیرا بعد از مرگ شاه طهماسب در ۱۵۸۱ م، به علت جلوس چندین شاه نامقتدر و ضعیف‌النفس، مانند اولجایتو، بر تخت سلطنت، ایران دچار هرج و مرج شگفتی شد. این امر موجب گردید ایران در دهه ۱۵۸۰ م در چندین جنگ علیه ترکان عثمانی شکست بخورد. همچنین باید گفت در باب جنگ‌های ترکان عثمانی و ایرانیان عصر صفوی، گزارش‌ها و روایت‌های مشروحه در دسترس شکسپیر و معاصرانش قرار داشت؛ از جمله کتاب تاریخ جنگ‌های بین ترکان و ایرانیان اثر جوانی توماسو مینادولی^{۲۱}.

جالب این است که آبراهام هارتول^{۲۲} در سال ۱۵۹۵ م این کتاب را به انگلیسی ترجمه کرده و

دراختیار محققان و علاقه‌مندان قرار داده بود و هیچ دور نیست که شکسپیر ترجمه انگلیسی این کتاب را دیده و خوانده و از آن در نگارش اثر مذکور و دیگر آثار نمایش‌اش بهره برده باشد.

۳. شکسپیر در نمایش‌نامه شب دوازدهم که در ۱۶۰۱ تا ۱۶۰۲ م نوشته است، دو بار به شاه صفوی اشاره می‌کند: یکی، در پرده سوم، صحنه پنجم: «سر تویی: من پاره‌ای از این تفنن را با/ هزاران مستمری شاه صفوی معاوضه نخواهم کرد». دیگری، در پرده سوم، صحنه چهارم: «سر تویی: ... من با شمشیر دو دم، شمشیر آرمیده در نیام،/ و مانند آن به او ضربتی زدم،/ نقل است که او شمشیرزن شاه صفوی بوده است».

در اینجا شکسپیر از سر آنتونی شرلی یاد می‌کند. وی در ژانویه ۱۵۹۹ به همراه یک گروه بیست و پنج نفری از طریق سفری غیررسمی از راه اروپا به سوی مشرق‌زمین حرکت کرد. از یک سو غرض او این بود که نزد شاه عباس کبیر برود و او را به عقد معاهده‌ای با پادشاهان غربی بر ضد ترکان عثمانی ترغیب کند و از دیگر سو آنتونی برآن بود که بین ایران و انگلستان روابط بازرگانی برقرار کند و امتیازاتی کسب نماید. آنتونی شرلی پس از اقامت شش‌ماهه‌اش در ایران به کمک یکی از همسران مسیحی شاه، نزد شاه منزلتی کسب نمود و توانست نظر مساعد او را جلب کند؛ حتی شاه عباس به آنتونی لقبی ایرانی «میرزا» (شاهزاده) را اعطا کرد. سپس وی از طرف شاه ایران به‌عنوان سفیرکبیر برای برقراری مناسبات سیاسی و تجاری به دربار کشورهای مسیحی اروپایی فرستاده شد. افزون‌بر مستمری و هدایا گرانبهایی که شاه عباس به او بخشید، هدایایی نیز برای سران کشورهای اروپایی فرستاد.

منبع اطلاع شکسپیر در این مورد همان رساله‌ای است که در اکتبر ۱۶۰۰ توقیف شد و نسخه‌ای از آن در موزه بریتانیا محفوظ است. در چهارمین صفحه بی‌شماره این گزارش، از سخاوتمندی شاه عباس به سر آنتونی سخن گفته شده است:

صوفی اعظم در تمام دوران اقامت سر آنتونی شرلی در اینجا با او با گشاده‌دستی و آزادمنشی بسیار رفتار می‌کرد. از آنجا که شاه قصد سفری از کاشان به اصفهان داشت، سر آنتونی را ملزم کرد تا او را همراهی کند. در این زمان، صوفی اعظم هدایای زیر را برای او فرستاد: چهل رأس اسب با زین و یراق و ستام کامل (که از آن میان چهار زین زراندود مزین به احجار قدیمی و دو زین نقره‌اندود بود)، پانزده شتر و قاطر به تعداد لازم برای حمل بار و بنه سفر، سه چادر مرغوب، هجده تخته فرش زربفت، به‌علاوه ۱۶۰۰ تپانچه کوچک. از این‌ها گذشته، شاه به قاصد امر کرد که به سر آنتونی بگوید که صوفی اعظم او را مجبور به پذیرش این هدایا نمی‌کند، بل این‌ها لوازم ضروری برای سفرش (تنها برای هشت روز) است؛ و از آن به بعد شاه هدایای ارزنده بسیاری بدو بخشیده است (Draper, 1951: 123).

ناگفته نماند که عبارت «هزاران مستمری» دوپهلو است؛ زیرا علاوه بر شاه صفوی به جان شورلی نیز اشاره دارد. نمایش‌نامه شب دوازدهم در ۲ فوریه ۱۶۰۲ در تماشخانه میدل تمپل بر صحنه رفت. خزانه‌دار میدل تمپل، جان شورلی، یکی از خویشاوندان دور برادران شرلی بود؛ از این رو عبارت مذکور شاید خطاب به ایشان نیز باشد.

۴. شکسپیر در تراژدی شاه لیر که در ۱۶۰۵ م نوشته است، در پرده سوم، صحنه ششم، به جامعه ایرانی اشاره می‌کند: «لیر (به ادگار): شما را آقا، من به‌عنوان یکی از صد سوار همراهم به خدمت می‌گیرم. چیزی که هست، طرز لباس‌تان را خوش ندارم. شاید بگویید این یک نمونه

از جامه‌های ایرانی است/ هرچه هست، عوضش کنید» (به‌آذین، ۱۳۸۲: ۸۸). شکسپیر در این دیالوگ، نظر مساعدی درباره لباس ایرانی ابراز نمی‌کند. بر ما دقیقاً روشن نیست که شکسپیر جامه ایرانی را از کدام یک از سفرنامه‌های سیاحان هم‌روزگار خود اخذ کرده است. به احتمال قوی این تصویر برگرفته از گزارش جنکینسون از دیدارش از دربار پُرزرق و برق شاه طهماسب است. به گفته برخی از محققان، غرض وی از آنچه از زبان لیر می‌گوید، توهین به طرز لباس ایرانی نبوده؛ بلکه مراد این است که این جامه برای آن موقع مخصوص مناسب نبوده است.

در قرن بعد که بر اطلاعات بسیار بیشتری می‌شد استناد کرد، نظر انگلیسی‌ها درباره جامه ایرانی بسیار مساعد بود. مثلاً جامه برازنده و ظاهر مناسب سفیر کبیر ایران وقتی که در وایت هال منتظر بار یافتن نزد شاه چارلز بود، ساموئل پیپس را سخت مسحور کرد (Lockhart, 1953: 346).

افزون بر این، شاید بتوان تلمیح کنایه‌آمیز شکسپیر را اشاره‌ای به سفرای کبیر انگلیسی - فارسی شاه عباس، یعنی آنتونی و رابرت شرلی، به‌شمار آورد؛ چراکه با نیم‌برهنگی ادگار/ تام فقیر در فضای نمایش‌نامه کاملاً در تضاد است: «در آگوست همان سال او (رابرت شرلی) در فلورانس بود. او با فخامت جامه‌هایی که به تن داشت، شهروندان را تحت تأثیر قرار داد و لوازم خانه‌اش را با رنگ‌های گونه‌گون ابریشم پوشانده بود» (Chew, 1937: 305). از دیگر سو به احتمال زیاد:

این تلمیح پارسی سرشار است از کنایه، و شاید انتقادی باشد از جامه‌های ایرانی فاخر که برادران شرلی هنگام مواجهه با مخاطبان درباری‌شان بر تن می‌کردند. بعدها آنتونی وان دایک - مشهورترین نقاش درباری انگلستان - در ۱۶۲۲ نسخه‌ای از آن را در پرتره

رابرت شرلی جاودانه کرد؛ همان پرتراهی که امروزه در پتورث هاوس ساسکس غربی نگره‌داری می‌شود (Niayesh, 2008: 132).

و غالباً در «گالری پرتره ملی در لندن در معرض نمایش قرار دارد» (Ghani, 2008: 63).

شایان ذکر است که در ادوار دیگر، برای مثال در دوره چارلز دوم، جامعه ایرانی سخت مقبول بوده است: «داستان‌هایی که از شکوه مراسم ایران به دربار کشورهای اروپایی می‌رسید، در چارلز دوم، پادشاه خوش‌گذران انگلستان، به قدری مؤثر افتاد که برای مدتی امر کرد که لباس ایرانی به عنوان لباس رسمی دربار انگلستان مورد استفاده واقع شود» (ریچاردز، ۱۳۸۹: ۱۳۹). به گفته جان اولین:

چارلز دوم در واکنشی برضد دنبال‌روی انگلیسی‌ها از مد فرانسوی، با تشریفات بسیار به سبک ایرانی جلیقه پوشید، با شال و کمر بند و کفش بنددار [...] و مصمم بود که این مد را تغییر ندهد و مد فرانسوی را که موجب هزینه گزاف و بیزاری انگلیسی‌ها شده، کنار نهد. اولین با استفاده از فرصت به توصیف زیبایی و راحتی و سودمندی پوشاک ایرانی می‌پردازد و جزوهای در این باره تألیف و به پادشاه تقدیم می‌کند و این مطلب را یادآور می‌شود. اما چارلز دوم نمی‌تواند به قول خود پایبند بماند؛ زیرا پادشاه فرانسه به قصد خوار کردن چارلز، تمام فراشان و خدمتکاران خود را به همان صورت، جلیقه و شال می‌پوشاند (جوادی، ۱۳۹۶: ۳۸).

۳. نتیجه

کتاب مقدس و آثار کلاسیک یونان و روم دو منبع اصلی آشنایی انگلیسی‌ها با فرهنگ و تاریخ ایران پیشااسلام بود. آنان در قرون وسطی و دوره رنسانس از رهگذر گزارش‌ها و سفرنامه‌هایی

که به وسیلهٔ مبلغان و سیاحان نوشته می‌شد، به تدریج با فرهنگ و تاریخ ایران پسااسلام نیز آشنا شدند. ویلیام شکسپیر در دوره‌ای می‌زیست که مقارن با حکومت خاندان صفوی در ایران بود. آوازهٔ اقتدار و نیرومندی، ترویج و تثبیت مذهب جدید، پیدایش ملی‌گرایی و تساهل و تسامح پادشاه جدید، شاه عباس صفوی، نسبت به دیگر ادیان به گوش غربیان و انگلیسی‌ها نیز رسیده بود. صفویان مذهب تشیع را مذهب رسمی کشور اعلام کردند و این امر موجب گرایش و رغبت روزافزون غربیان برای اتحاد و ایجاد روابط سیاسی و تجاری با ایران شد؛ چراکه آنان دشمن مشترک، ترکان عثمانی، داشتند. در این گیرودار بود که برادران شرلی، با هدف برقراری روابط سیاسی و مبادلات تجاری، وارد دربار ایران و بعداً سفیران سیاسی شاه عباس به دربارهای اروپایی شدند. ویلیام شکسپیر از رهگذر ممدوحانش، هنری رایزلی و رابرت دورور، با برادران شرلی و شرح سفر و ماجراجویی‌های آنان در ایران آشنا شد و سفرنامه‌های مرتبط با آن‌ها را دنبال می‌کرد و می‌خواند. این‌گونه بود که پاره‌ای از اشارات مربوط به ایران پسااسلام به آثار نمایشی او راه یافت.

اشارات او به تاریخ و فرهنگ ایران در سنجه با دیگر فرهنگ‌های شرقی (مانند ترکان، یهودیان و مغربی‌ها) اندک، سطحی و کلی‌گویانه است و بیش از اشاره‌ای گذرا نیست. در واقع گواه آن است که او در این موارد مطالعات ژرف و چندانی نداشته است. آشنایی مختصر او با ایران عصر صفوی از طریق دربار و سفرنامه‌هایی بوده که در آن روزگار نامشان بر سر زبان‌ها جاری بوده است. حتی در یک مورد، چنان‌که آمد، آگاهی او نادرست و دور از واقعیت بوده است. افزون‌بر این‌ها، شکسپیر در پاره‌ای از موارد از نمایش‌نامه‌هایی که دربارهٔ تاریخ و فرهنگ ایران پسااسلام بوده و توسط معاصرانش بر صحنه اجرا می‌شده، نیز بهره برده است.

پی‌نوشت‌ها

1. Samuel Chew
2. John William Draper
3. Laurence Lockhart
4. influence studies
5. Siegbert Salomon Praver
6. Odericus
7. Ruy Gonzales De Clavijo
8. Alfonso de Albuquerque
9. Anthoney Jenkinson
10. Richard Hakluyt
11. Jean Plano de Carprni
12. William de Ruberuquis
13. Ralph Fitch
14. John Eldred
15. closet drama
16. Tomyris
17. Parthia
18. J. W. Draper
19. Magno Sophi Persarum
20. the Great Sophi
21. Giovanni Tommaso Minadoi
22. Abraham Hartwell

منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۸۰). مکتب. تهران: آگه.
- اسلامی‌ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۶). آنتونیوس و کلئوپاترا. تهران: یزدان.
- به‌آذین، م. ا. (۱۳۸۲). شاه لیر. تهران: نشر ورجاوند.

- پراور، ز. س. (۱۳۹۳). *درآمدی بر مطالعات ادبی تطبیقی*. ترجمه علیرضا انوشیروانی و مصطفی حسینی. تهران: سمت.
- ریچاردز، فرد (۱۳۸۹). *سفرنامه فرد ریچاردز*. ترجمه مهین‌دخت صبا. تهران: علمی و فرهنگی.
- جوادی، حسن (۱۳۹۶). *تأثیر ادبیات فارسی در ادبیات انگلیسی*. تهران: سمت.
- حکیم‌الممالک، رحیم (۱۳۴۳). «نامه ملکه الیزابت به شاه طهماسب اول صفوی». *مجله وحید*. ش ۶. صص ۱۱۸.
- حکمت، علی‌اصغر (۱۳۳۲). *پنج حکایت از آثار ویلیام شکسپیر*. ج ۱. ج ۲. تهران: بی‌نا.
- دهباشی، علی (۱۳۸۷). *سفرنامه برادران شرلی*. ترجمه آوانس خان مساعداالسطنه. تهران: نگاه.
- شادمان، فرنگیس (۱۳۵۱). *تراژدی قیصر (ژولیوس سزار)*. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- صورتگر، لطف‌علی (۱۳۷۳). *تاریخ ادبیات انگلیس*. ج ۲. تهران: امیرکبیر.
- فراگوزلو، ناصرالملک (۱۳۸۷). *داستان شورانگیز بازرگان ون‌دیک*. تهران: نیلوفر.
- Chew, S. (1937). *The Crescent and the Rose: Islam and England during the Renaissance*. New York: Oxford University Press.
- Draper, J. W. (1951). "Shakespeare and Abbas the Great". *Philological Quarterly*. Jan 1, 1951; 30, ProQuest pg. 419.
- Ghani, C. (2008). *Shakespeare, Persia and the East*. New York: Mage Publishers.
- Grogan, J. (2014). *The Persian Empire in English Renaissance Writing, 1549–1622*. UK: Macmillan Publishers.
- Lockhart, L. (1950). "Shakespeare's Persia". *Journal of the Iran Society*. Vol. 1. pp. 141-46.
- Lockhart, L. (1953). "Persia as Seen by the West". In A. J. Arberry. *Legacy of Persia*. Oxford, Clarendon Press.
- Marx, S. (2000). *Shakespeare and the Bible*. Oxford: Oxford University Press.
- McJanett, L. (1999). "Bringing in a Persian". *Medieval & Renaissance Drama in England*. Vol. 12. pp. 236-267.

- Niayesh, L. (2008). "Shakespeare's Persians". *Shakespeare*. Vol. 4. No. 2. pp. 127-136.
- Ross, E. D. (1933). *Sir Anthony Sherley and His Persian Adventure*. London, G. Routledge & Sons, ltd.